



## آدمیت و تاریخنگاری

● با مقالاتی از: سیمین فصیحی - علی اصغر حقدار - هوشنگ ماهرویان  
- صادق زیباکلام - خسرو شاکری - حسینعلی نوزری - عبدالله شهبازی  
- ناصر تکمیل همایون و...

از اواخر دهه ۱۳۴۰ به بعد، تأکید سنتی که روی روایات سیاسی و شرح حال نویسی سیاسی وجود داشت، به تدریج تغییر کرد و نوع جدیدی از تاریخ‌نگاری، جای آن را گرفت. «اولین علائم این تاریخ‌نگاری نوین را می‌توان در مجموعه تک‌نگاریهای فریدون آدمیت، که زمینه آن را تاریخ افکار و اندیشه‌ها تشکیل می‌دهد، مشاهده کرد.»<sup>۱</sup>

آدمیت یکی از معدود کسانی است که در عرصه تاریخ‌نگاری معاصر هم دارای سبک و اسلوب نیرومند و هم بینش تاریخی خاصی است، وی با یافتن منابع بنیادی و اصلی تاریخ فکر و تأکید بر بنیادگذاران فکری نهضت مشروطه، توانسته است تک‌نگاریهای تفسیری باارزشی را تألیف کند، آثار او درباره میرزا آقاخان کرمانی، فتحعلی آخوندزاده و طالبوف تبریزی از بهترین نمونه‌های تاریخ‌نگاری نوین به شمار می‌آیند.

علاوه بر آن آدمیت با کمال تأسف باز هم از معدود کسانی است که با انتقاد علمی و اصولی از روش و بینش تاریخ‌نگاری ایران، تلاش نموده تا زمینه‌ای از تاریخ‌نگاری جدید

\* فصلی از کتاب جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی، نشر نوید، مشهد، ۱۳۷۲.

1. Gurney, John. Rewriting the social History of Later Qajar Iran, p 44.

به دست دهد، زمینه‌ای که به تعبیر خودش «سخت بدان نیازمندیم»<sup>۱</sup>

بحث‌های آدمیت در مورد تاریخ‌نگاری و راه‌های هوشمندانه وی برای پیشبرد این فن، علیرغم کوتاهی و ایجاز از چنان عمق و استحکامی برخوردار است که خواننده به زحمت می‌تواند خود را از تأثیر آن رها سازد و دمی مستقلاً بیندیشد، با این همه این دلیل نمی‌شود که آثار تاریخی، نگرش سیاسی و مکتب تاریخ‌نویسی آدمیت از تیررس انتقاد خوانندگان حرفه‌ای تاریخ دور بماند و خود ناخواسته به عاملی برای انحطاط تاریخ‌نگاری ایران بدل شود. جامعه‌ای که به اندازه کافی اسیر بت‌های علمی و سیاسی است، در مقابله با آن نباید نوع بت را عوض کند و در دایره تکرار سالیانی دراز درجا بزند و گام از گام بر ندارد. از سوی دیگر اما شایسته نیست که محقق به خاطر اثبات بینش انتقادی خود، با سخن حق بستیزد و با یاره‌سرایی و درازگویی، جایگاه اندیشه‌گران و نوآوران را مورد تردید قرار دهد. آن شیوه ذلیلان است و این شیوه ناپرهیزکاران و نگارنده از هر در دوری می‌جوید.

نگارنده قصد داشت مکتب تاریخ‌نویسی آدمیت را با استفاده از دو دسته منابع وی به انجام رساند، نخست منابعی که در آن به گونه‌ای نظری پیرامون تاریخ بحث شده بود و دوم آثار وی در مورد فصل‌های مختلف تاریخ معاصر ایران، اما این مهم به تمامی میسر نشد و تقریباً در همان حوزه نخست محصور ماند. نگارنده نمی‌تواند تأسف عمیق خود را از این نقیصه پنهان دارد. وی امیدوار است، در فرصتی دیگر بتواند این بحث را بار دیگر از سر گیرد.

در این قسمت از بحث، نخست اندیشه سیاسی آدمیت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد سپس با نگاهی کوتاه و صد البته تأکیدی به سبک نگارش وی، وارد متن تاریخ‌نگاری آدمیت خواهیم شد.

## الف - اندیشه سیاسی

از دو طریق می‌توان به اندیشه سیاسی و به تبع آن، مواضع سیاسی آدمیت در برخورد با پدیده‌های بحث‌برانگیزی مانند دموکراسیسم و سوسیالیسم، غرب و شرق، بینش عقلی و تفکر مابعدالطبیعی پی برد. نخست از طریق نفس‌گزینش‌هایی که آدمیت به آن مبادرت ورزیده و دوم از طریق اظهارنظرهای تفصیلی یا موردی وی در متن آثار تاریخی. نفس اینکه آقای آدمیت از تمام رویدادهای تاریخ ایران، پیشروان فکری نهضت

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران - خوارزمی - ۱۳۵۱، مقدمه ص ۸.

مشروطه را برگزیده، می‌تواند نشان‌دهنده نوعی همگرایی وی با بینش غیردینی، آزادیخواهی و عدالت‌طلبی و خردگرایی متفکران آن دوره باشد. زیرا هر تاریخ‌نویسی در انتخاب مطالب مورد مطالعه خود تحت تأثیر علایق، معتقدات و ارزشهای خود قرار می‌گیرد و اینها بر نظر او در مورد اهمیت مطالب اثر می‌گذارد. «از این رو شاید این نتیجه‌گیری آسان باشد که تاریخ اساساً و به نحوی مؤدبانه، مطلبی ذهنی است و به همین علت به آسانی می‌توان ادعاهای این رشته از دانش را به علمی بودن مردود دانست ولی این کار حاکی از ساده‌انگاری بیش از حد خواهد بود.»<sup>۱</sup> زیرا تاریخ‌نویسی تنها نوع فعالیت مغزی نیست که در آن، عمل‌گزینش وارد می‌شود. بیشتر آثار علمی نیز دارای جنبه‌گزینش است. به همین دلیل، حتی استدلال‌ات دکارت علیه قابل احترام بودن تاریخ از نظر فکری به عذر اینکه تاریخ جنبه‌گزینش دارد، «استدلالی ضعیف و کم‌مایه است.»<sup>۲</sup>

به هر تقدیر تاریخ، حداقل به دو مفهوم دارای کیفیت‌گزینش است: ۱- هر یک از نوشته‌های تاریخ مربوط به موضوع خاصی است. زیرا تنها روی یک جنبه یا معدودی از جنبه‌های گذشته است که یک مورخ به خصوص می‌تواند توجه خود را متمرکز کند. ۲- هیچ تاریخ‌نویسی نمی‌تواند همه آنچه را که در گذشته وی روی داده، حتی در زمینه موضوع مطالعه‌ای که برای خود انتخاب کرده است، شرح دهد، همه مورخان باید حقایق معینی را برای تأکید انتخاب کنند و همه حقایق دیگر را کلاً نادیده بگیرند. این‌گزینش تا اندازه‌ای بسیار محدود، تابع تمایلات فردی او است.<sup>۳</sup> اما بر روی هم از سنتها و منافع اجتماع وی ناشی می‌گردد.<sup>۴</sup>

نگارنده قصد ندارد وارد بحث‌گزینش و تأثیرهایی که پذیرش این اصل بر تحقیقات تاریخی می‌گذارد، بشود که آن بحث دیگری است و علیرغم اینکه، ضرورت طرح آن احساس می‌شود، در اینجا جایگاهی ندارد. مراد نگارنده از طرح بحث این بود که ادعای کلی خود را مبنی بر اینکه نفس‌گزینش می‌تواند، تا حد زیادی، نشان‌دهنده تمایلات

۱. والش، دیلیو ایچ، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، امیرکبیر - ۱۳۶۳ ص ۱۱۰.

۲. همانجا، ص ۱۹۷.

۳. بدین مفهوم که آزادی فرد در انتخاب موضوع مورد مطالعه بسیار محدود و تابع منافع طبقه، ملت و یا اجتماع است.

۴. رک- جابلد، گوردون، تاریخ، ترجمه محمد نفی فرامرزی، چاپ اول، مازیار، بی‌تا صص ۲۲ - ۲۰. همچنین کار، ای. ایچ. تاریخ چیست؟ ترجمه حسن کامشاد، خوارزمی چاپ سوم، بی‌تا، و دهنبا، فیلسوفان و مورخان، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی، تهران ۱۳۶۹.

سیاسی مورخ باشد، مستند نماید. به هر حال با مروری اجمالی به آثار آدمیت، می‌توان پی برد که تقریباً تمام آثار وی در زمینه مشروطیت است و در آن میان، تاریخ فکر و نخبگان فکری اهمیت ویژه‌ای دارد. پس نتیجه اول اینکه، آدمیت برای بستر ذهنی جامعه، اهمیت درجه اول قائل است. و عملاً فعالیت‌های عینی انسان، مناسبات تولیدی و روابط طبقاتی را در حاشیه می‌گذارد، چه از لحاظ نظری به آن معتقد باشد و چه نباشد، اندیشه نیز از نظر آدمیت، در ذات خود دارای ارزش نیست. بشر پس از یک تاریخ طولانی و آزمودن همه راه‌های ممکن به این نتیجه رسیده است که هر تفکری که مبتنی بر خرد نباشد راه به جایی نمی‌برد. پس خردگرایی آدمیت نیز امری بی‌شبهه است<sup>۱</sup> و این نتیجه دوم.

معرفت عقلی، یک معرفت انسانی و محصول تعاون همه آدمیان است، اما شرفیان از چند قرن پیش از کاروان تکامل عقب مانده و به جمود و تحجر کشیده شده‌اند و بنابراین چاره‌ای ندارند جز اینکه مدنیت غرب، خاصه بنیادهای مدنی آن را که به نظر آدمیت، ارزنده‌ترین مظاهر و متعلقات مدنیت انسانی را می‌سازد، اقتباس نمایند.<sup>۲</sup> در پیوند با این مسئله، آدمیت، کسانی را که شعار «بازگشت به خویش» سر می‌دهند، شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد و تأکید می‌کند که شرق، چیزی جز طاعون شناخته شده استبداد آسیایی ندارد که بتواند از آن دفاع کند. هر چه در قلمرو حکمت سیاسی و عقلی، مترقی است، حاصل اندیشه و تجربه مغرب زمین است، بدون اینکه هیچکس ادعای کمال آن را داشته باشد و یا آن را بری از کاستی انگارد، حال مگر آن «مرد غربی» مغز خر خورده که بر تعقل اجتماعی خویش که از فرهنگ دوهزار و پانصد ساله‌اش، سیراب گشته تا به دموکراسیسم و سوسیالیسم امروزه‌اش رسیده، یکباره خط بطلان بکشد و به خاطر دوستداران هنر «بدویت» و شیفتگان موسیقی جنون‌آمیز «جاز»، به سیاست عصر توحش آفریقایی یا آسیایی روی آورد.<sup>۳</sup>

بدین ترتیب نتیجه سوم این شد که غرب قافله سالار تمدن انسانی است و شرق باید این تمدن مبتنی بر خردگرایی را از آنان اخذ نماید و اگر پیشروان فکری مکتب نهضت مشروطه مورد اهمیت و توجه هستند، دقیقاً به این دلیل است که در اقتباس بنیادهای مدنی غرب از هیچ کوششی فروگذار نکردند: «هیچکدام از متفکران شرق، در آن زمان

۱. آدمیت، فریدون، آشننگی در فکر تاریخی، صص ۸-۷.

۲. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، مقدمه ص پنزده.

۳. آدمیت، فریدون، آشننگی در فکر تاریخی، ص ۷.

متاعی به بازار فکر و معرفت جدید عرضه نداشتند که تازه و بکر بوده باشد، جامعه‌های شرق که چند قرن از جهان دانش و اندیشه‌های نو دور افتاده بودند، ذاتاً نمی‌توانستند اندیشه‌گرانی را پدید آورند که صاحب اصالت فکر باشند. آن هوشمندان از خرمن دانش اروپایی بهره‌مند گردیده بودند و تنها مروج آن آموخته‌ها در کشورهای خویش بودند و اگر احوال سیاسی و اجتماعی وقت جامعه‌های شرقی و کیفیت زمان و مکان را در نظر بگیریم به ارزش مقامشان نمی‌توانیم پی ببریم.<sup>۱</sup>

بنابراین آدمیت از میان همه رویدادهای خرد و کلان تاریخی، به تاریخ فکر اهمیت درجه اول می‌دهد، فکری را درخور اعتنا می‌داند که مبتنی بر خرد باشد و از این جهت با دکارت فیلسوف فرانسوی و همقطار ایرانی‌اش احمد کسروی قابل مقایسه است، و از رهگذر تحلیل تاریخی و واقعیت‌های موجود، به این نتیجه رسیده است که شرقیان از قافله تکامل بشری عقب افتاده و چاره‌ای جز اقتباس اندیشه غربیان، که مبتنی بر خردگرایی است، ندارند. آدمیت در برخورد با تفکر غربی، هیچ نوع تفکیکی را جایز ندانسته و آن را در تمام حوزه‌های زندگی انسان، اعم از سیاست، هنر، علم اجتماع و ادبیات، برترین می‌داند (تا به روزگار ما): باید معترف باشیم که در مرحله تصادم مغرب و مشرق، همه جامعه‌های آسیایی در جهات مادی و عقلی و مدنی در سطح خیلی پایین‌تری از مدنیت قرار داشتند. علمشان عین جهل بود، هنرشان کمال بی‌هنری، صنعتشان ابتدایی، حکومتشان مظهر بیدادگری و پست‌ترین انواع حکومت و ساختمان اجتماعی‌شان، قرون وسطایی یا پیش از قرون وسطایی و از همه مهمتر و بدتر، انسان آسیایی صاحب اعتبار و ارزش حقوقی که قائم به خود باشد نبود. ولی در همه آن رشته‌ها، غربیان پس از یک دوره طولانی پستی و بی‌دانشی، به راه ترقی روزافزون افتاده بودند و هر پیشرفتی که در تعقل سیاسی صورت گرفت، ثمره تمدن غرب بود. اما شرقیان متاعی نداشتند که به بازار جهان نو عرضه دارند و آنچه در عالم اندیشه داشتند، دوی درد و اماندگی آنان را نمی‌کرد و نمی‌توانست مشرق زمین را در مقابله با تعرض مادی و عقلی اروپا مجهز گرداند، چنان که نکرد.<sup>۲</sup> پس اگر با اصطلاحات رایج در علوم امروزین سخن بگویم، الگوی توسعه از نگاه آدمیت، یک الگوی غربی است، این نگرش خصوصاً در فلسفه سیاسی آدمیت، به نحوی بارز نمایان است: سیر تاریخ دموکراسی، نشان می‌دهد که قوام و ثبات حکومت ملی منوط به سه شرط است، یکی

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، صص سبزه - چهارده.

۲. آدمیت، فریدون، کتاب پیشین، صص ۲۲۶ - ۲۲۵.

انفصال و تفکیک مطلق قدرت دولت از قدرت روحانی، این امر با اصلاح دین آغاز گردید و با ترقیات مادی و پیشرفت‌های علمی که تصورات مابعدالطبیعه را در سیاست مدن درهم فرو ریخت، تکمیل شد. دوم، به وجود آمدن طبقه متوسط مردم، این امر با انقلابهای تجاری و صنعتی و آثار عمیق و دامنه‌داری که در به وجود آوردن طبقه متوسط و از بین رفتن اشرافیت به جای گذاشت، تحقق یافت و طبقه متوسط به عنوان حافظ و ستون حکومت دموکراسی ظهور کرد. شرط سوم، هوشیاری مردم به حقوق فردی و انتباه اجتماعی افراد نسبت به مسئولیت مدنی و سیاسی و آمادگی آنها در دفاع از حقوق خود. این امر با توسعه تعلیمات عمومی و تربیت ملی و مدنی و ایجاد تشکیلات حزبی تأمین گردید. تکامل حکومت ملی و بقای آن، در حقیقت نتیجه وجود این شرایط اصلی و پیوند آنها با یکدیگر است. هر جا این سه شرط اصلی جمع نگردید در آن دیار، اصول دموکراسی رونقی نیافت و هر جا دموکراسی نیست، آن جا قبرستان آزادی و شهر خاموشان است. در سیر تحول تاریخ روی هم رفته، می‌توان گفت قرن نوزدهم، عصر پیروزی آزادی و حکومت ملی است و تکامل آن تا اوائل قرن بیستم نیز ادامه یافت. دنباله آن را دوران بحران آزادی و دموکراسی می‌توان نام نهاد.

فلسفه آزادی به عنوان عالی‌ترین مظاهر مدنیت فکری و عقلی مغرب زمین به دنبال تمدن مادی اروپا در دنیا انتشار یافت و تخم نهضت‌های ملی را در کشورها پراکند، نهضت مشروطیت ایران نیز در این جریان عمومی تاریخ ظهور کرد.<sup>۱</sup> آدمیت در جای دیگر، تصور روشن‌تری از دموکراسی مورد نظر خود را ارائه می‌دهد.<sup>۲</sup> وی با بررسی پنج فلسفه سیاسی: سیاست مطلقه، دموکراسی سیاسی، مشروطه‌گی از نظر ملایان، مشروطیت مشروع و دموکراسی اجتماعی، که مجموعه آنها، اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی عصر مشروطیت را تشکیل می‌دهند، جانب دموکراسی سیاسی را می‌گیرد و توضیح می‌دهد که: «در مرکز تعقل اجتماعی این زمان دموکراسی سیاسی قرار دارد که نیرومندترین عناصر ایدئولوژی حکومت مشروطه‌خواهی را می‌سازد و حاکم بر هیأت مجموع عقاید و آرای سیاسی است. در حاشیه راست آن مفهوم مشروطه‌گی طبقه روحانی قرار گرفته و روی آن به دموکراسی است اما قوه شریعت آن را می‌هراساند و از مرکز می‌گریزند، گرچه رشته پیوندش با حرکت ملی، به کلی از هم نمی‌گسلد. در حاشیه چپ آن فکر دموکراسی اجتماعی جلوه می‌نماید که در

۱. آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، سخن، ۱۳۴۰، صص ۲۰-۱۹.

۲. آدمیت، فریدون، منبع بعدی.

تشکل حرکت مشروطیت و ایدئولوژی آن نفوذی نداشت و پس از تأسیس حکومت ملی ظاهر گشت. بالاخره در راست افراطی نظریه مطلقیت و همچنین عقیده «مشروطیت مشروعه» وجود دارند که در عین تمایز با هم مؤتلف‌اند و هر کدام به وجهی با فلسفه دموکراسی تعارض ذاتی دارند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، تشخیص موضع آقای آدمیت، نسبت به روشهای سیاسی مذکور، چندان مشکل نیست. او را می‌توان، مدافع تمام عیار دموکراسی سیاسی نامید. اندیشه‌ای که آینده به آن متعلق است و تاریخ علیرغم چرخشها و پیچ و خم‌هایش، سرانجام به آن منتهی خواهد شد.<sup>۲</sup> همدردی و تمایل آقای آدمیت با نظریه پردازان دموکراسی سیاسی به لحاظ نظری و عناصر مترقی و رادیکال یا اصلاح طلبان و نخبگان به لحاظ سیاسی، سبب شده است که وی در مقابل قائلین به دموکراسی اجتماعی (یا تندروان و انقلابیون) موضعی جدی بگیرد. به نظر وی، آنان راویان صادق اندیشه‌های رادیکال نبودند، آنان با خطابه‌ها و نطق‌های پرطمطراقشان، شهرت و شخصیت یافتند و با هدایت شورش‌های آنارشیستی در واقع بر موج نهضت سوار شدند.<sup>۳</sup>

روحانیون مشروطه طلب، اما، از نظر آدمیت، نقش مهمی ایفا کردند، اما نه آنقدر مهم که به اهمیت قضیه پی برده باشند. آنان به یک رژیم ملی و پارلمانی که براساس فلسفه دنیوی (غیرروحانی) استوار شده باشد، اعتقادی نداشتند.

پس از انقلاب، آدمیت کتابی در مورد جنبش تنباکو انتشار داد که ادعاهای ایدئولوگ‌های حکومت را مبنی بر رهبری بلامنزاع روحانیت، مورد تردید قرار می‌دهد. کتاب از تجار و کسبه‌ای سخن می‌گوید که از سکوت و بی‌حرکی علما مأیوس شده بودند و بالاچار به تاکتیک‌هایی متوسل شدند که روحانیت را علیه امتیاز و انحصار تنباکو، تحریک کنند.<sup>۴</sup> از نظر آدمیت، میرزای شیرازی، تحت تأثیر نامه‌های شکایت‌آمیزی که وی به طور پیوسته و مکرر از طبقات مختلف مردم، به ویژه تجار دریافت کرده بود به این فهم درست نایل آمد که فتوای معروف خویش را صادر کند.

آدمیت بر این نکته اصرار دارد که روحانیون مخالف و اگذاری امتیازات به خارجیان، حتی میرزای شیرازی، درصدد تأسیس حکومت الهی نبودند. منطبق اعتراض آنان صرفاً

۱. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۱، تهران، پیام، ۲۵۳۵، ص ۱۹۴.

2. The constitutional movement, It's Historians, and the making of the Iranian populist tradition, pp. 19-20.

۳. همانجا، ص ۲۲.

۴. همانجا، ص ۲۲.



سیاسی و بر علیه ماهیت استعماری آن امتیازات بود.

آدمیت روشنفکرانی را که از حساسیت‌های اسلامی علما، برای انگیزن آنان به فعالیت سیاسی، استفاده می‌کنند، آشکارا رویزونیست می‌نامد و ادامه می‌دهد که چنین سیاست نادرستی، از آن زمان تا عصر حاضر، با اشاره به تجربه عملی حزب توده در طی انقلاب اسلامی، ادامه یافته است.<sup>۱</sup>

## ب - رهیافت تاریخ‌نگاری

نخستین مطلبی که در مورد تاریخ‌نگاری آدمیت، شایسته تأکید است، سبک نگارش و نثر نافذ اوست.

آدمیت را می‌توان ابداع‌گر یک نثر جدید و مؤثر دانست، نثری که هم به قدر کافی فصیح است و هم از قید تکلف، خاطرات شخصی و مستندات شعری که در نوشته‌های برخی از همقطاران سستی وی مشهود است، آزاد.<sup>۲</sup> علاوه بر آن لحن آدمیت، سخت گزنده و بی‌تعارف است. او در بیان آنچه حقیقت می‌داند، از هیچ ملاحظه‌ای تبعیت نمی‌کند و تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا ناواقعیت‌ها را به نافذترین شکل ممکن در ذهن خواننده خوار و بی‌مقدار سازد. ذکر چند نمونه از این سبک نگارش، بی‌مناسبت نیست: «دلخوری و آزرده‌گی و حتی بی‌زاری ما از واقعیات، نفی واقعیات نمی‌کند، اما در این برخورد ناگزیر الزامی و تاریخی، جامعه‌هایی سرانجام سلامت جستند که هم ابزار اصلی و اساسی حفظ هستی خویش را فرا گرفتند و هم هویت تاریخی خود را محفوظ داشتند. لاجرم، اگر عاقبت تعلیمات فلسفی آن "استاد" از تلامذه حکیم هایدگر به اینجا می‌رسد که "روش‌شناسی علمی" جدید را "خواب‌های بی‌ربط" بشماریم و "علومات انسانی آشفته و پریشان‌غریبی" را به هیچ بگیریم و "عقل غربی" را سرسرسر پلید و ویرانگر بدانیم و بالاخره نظام مشروطیت را در قیاس طاعون استبداد آسیایی، دفع فاسد به افسد بشناسیم، پس به تعبیر سید جمال‌الدین اسدآبادی "خاک بر سر این گونه حکیم و خاک بر سر این گونه حکمت حکیمی که مانند کورها راه برود و حکمتی که به قدر چراغ موشی، روشنی نبخشد."<sup>۳</sup>

آدمیت در جایی دیگر، درباره آثار آل‌احمد چنین می‌گوید: «غرب‌زدگی نوشته

۱. همانجا، صص ۲۳ و ۲۴.

۲. همانجا، صص ۲۳ و ۲۴. آدمیت در اینجا به مقاله م. بهروز، تحت عنوان جدایی کدام دین از سیاست نظر دارد که در آن به سخن استاد فردیدا! استناد شده است.

پرشان و سست مایه‌ای است. آن کتاب روشنفکران نیز جُنْگی را می‌ماند که هر چه نویسنده در عمرش خوانده به درون آن فرو ریخته، چیزهای پراکنده و ناجور، بدون اینکه ذهن نویسنده، چنین توانایی را داشته باشد که انسجامی به آنها ببخشد. اگر از اصل انسجام‌پذیر باشند. در آن از کیومرث می‌خوانیم تا ترجمه متن مقاله‌ای از گرامشی نویسنده توانای مارکسیست، همه مطالب به هم وصله پینه شده، اما وصله پینه‌ای ناجور و گاه مضحک، زنبیل حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، یکدست‌تر و مربوط‌تر است تا آن دفتر خیانت روشنفکران روسیاه ما.<sup>۱</sup>

ممکن است کسانی از مورخان یا صاحبان دانش‌های دیگر، سبک نگارش آدمیت را غیرادیبانه و شخصیت وی را پرمدعا و گزافه‌گو، قلمداد نمایند. اما به نظر نگارنده، مورخی که در یک موضوع مشخص تحقیق و بررسی کرده و به آن تسلط یافته، این حق را دارد که با هر نوع گزارش‌های غیرواقعی و گرایش‌های ناتاریخی بستیزد و اگر این سنت در جامعه علمی و فرهنگی کشور جا بیفتد و از تعارفات رایج و پرتکلف پرهیز شود، کمتر نااهلی جرأت خواهد یافت که تاریخ غیرواقعی بنگارد. حداقل مزیت شیوه نگارش و جهت‌گیریهای تحقیقی آدمیت این است که بینش انتقادی را رواج می‌دهد و مباحثی جدی را در جامعه فرهنگی کشور برمی‌انگیزد.

در تاریخ نگاری آدمیت، علاوه بر سبک نگارش، چند پارامتر اساسی مورد توجه نگارنده قرار گرفت که اهم آن به شرح زیر است:

تعریف تاریخ، هدف از تاریخ‌نگاری، روش تحقیق در تاریخ و بررسی عوامل انحطاط تاریخ‌نگاری ایران.

#### ۱. تعریف تاریخ

نگارنده در بررسی آثار آدمیت با سه تعریف یا تلقی وی از تاریخ مواجه شد که به خودی خود می‌تواند، بیانگر نحوه تکامل اندیشه آدمیت در این مورد باشد. نخستین تعریف، به سال ۱۳۴۶، دومی به سال ۶۰ و سومی به سال ۷۰ ارائه شده است.

نخستین برداشت آدمیت از تاریخ را می‌توان از خلال نقائصی که وی برای تاریخ‌نگاری ایران برمی‌شمارد، به دست آورد. وی می‌نویسد: بهترین تواریخی که نوشته‌اند، به حد واقعه‌یابی ختم می‌شود، بی آنکه به مرز تحلیل تاریخی رسیده باشد. درست است که واقعیتها، پایه اصلی مطالعات تاریخی را می‌سازد و تاریخی که بنیاد آن

۱. آدمیت، فریدون، کتاب پیشین، ص ۸.

بر حقیقت‌ها بنا نشده باشد، تاریخ نیست و در شمار افسانه است. ولی واقعیات ماده تاریخ است و هر آینه رابطه آنها را به دست ندهیم و از مجموع آنها، نتیجه‌گیری نکنیم و براساس آن سیر تاریخ را مشخص ننمائیم، از خرمن تاریخ حاصلی نگرفته‌ایم... مورخ متفکر با شمّ تاریخی خود می‌تواند به واقعه‌ها جان بخشد و تاریخ با معنی به وجود آورد.<sup>۱</sup>

مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است بدانگونه که وقوع یافته‌اند، یعنی نه کم و نه بیش و شناخت وقایع و حوادث است به طریق تحلیل علل و عامل آنها یعنی عللی که خصلت فاعلی دارند و عواملی که به درجات تأثیر داشته یا تعیین‌کننده بوده‌اند و بالاخره تحلیل مجموع واقعیات و علل و عوامل است در تعقل تاریخی و همه اینها راه به یک مقصد است که گذشته قابل فهم و درک باشد.<sup>۲</sup> آدمیت در اینجا یک استثنا قایل می‌شود که در حقیقت تلقی سوم وی از تاریخ است: اما باید دانست که تحقیقات تاریخی را کد نیست، بلکه همچون خود تاریخ در حرکت است. با دست یافتن به اسناد و مدارک تازه، به ضرورت باید در آثار گذشتگان تجدیدنظر به عمل آورد. به علاوه تحول تاریخی، وجهه نظر و نگرش ما را نسبت به گذشته تغییر می‌دهد و مسایل تاریخی نو به میان کشیده می‌شوند. آثاری که به روزگاری گرانبها و فایده‌مند بودند، کهنه می‌نمایند و اعتبارشان کاهش می‌گیرد. دوستداران دانش نباید از این بابت ناخرسند گردند.<sup>۳</sup>

نکته اول، اینکه آدمیت به نوعی «عینیت در تاریخ» معتقد است، یعنی حوادث و رویدادهای گذشته را می‌توان از گردوغبار تحریف و تسخیر و تبذیر زدود و به وقایع یا حقیقت‌های ناب گذشته دست یافت. ولی مسئله به این سادگی نیست، امروزه مورخان و متفکران تاریخ، بیش از هر زمان دیگری دریافته‌اند که تاریخ از آنجا که شاخه‌ای از علوم انسانی است و علوم انسانی پیچیدگی‌هایی دارد که از موضوع آن یعنی انسان سرچشمه می‌گیرد، نمی‌توان به وقایع، آن‌گونه که واقعاً اتفاق افتاده‌اند، دست یافت و حتی نمی‌توان آن را بازسازی کرد. به عبارت دیگر در همان مرحله اول، یعنی کشف حقایق و یافتن وقایع، یک عنصر ذهنی متفاوت با آنچه در تفکر علمی یافت می‌شود دست اندرکار است و این عامل باعث می‌شود عینیتی که مورخان می‌توانند به نیل آن امیدوار باشند،

۱. آدمیت، فریدون، مقاله انحطاط تاریخ نگاری در ایران، مجله سخن ۱۷، ص ۲۶-۲۵.

۲. آدمیت، فریدون، آشننگی در فکر تاریخی، ص ۱.

۳. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ج ۲. مجلس اول و بحران آزادی، چاپ اول، انتشارات روشنگران، بی‌تا، ص ۱۵.

محدود گردد. مورخان امروزی می‌گویند «اگر به تاریخ به همان بی‌نظری نگاه کنیم که در فیزیک نگاه می‌کنیم، نتیجه‌ای که به بار خواهد آمد، اصلاً تاریخ نخواهد بود. هر کتاب تاریخ از دیدگاه خاصی نوشته می‌شود و تنها از همان دیدگاه مفهوم دارد. اگر همه دیدگاهها را از تاریخ بیرون بکشید، آنچه باقی می‌ماند، اصلاً قابل درک نخواهد بود، درست مثل این که به شما بگویند به یک شیئی که وجود خارجی دارد، نگاه کنید، بدون اینکه دید خاصی از این عمل نگاه کردن داشته باشید»<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، انتقاد نگارنده به آقای آدمیت این است که ایشان تصور کرده‌اند که واقعه‌یابی، امری ساده و در دسترس است و با مراجعه به متون و منابع دست اول می‌توان آن را استخراج کرد و پس از آن به علت‌یابی و نتیجه‌گیری و تحلیل رسید. نگارنده معتقد است، یکی از اموری که باعث اختلاف مورخان شده است و می‌شود، عدم امکان گزارش کامل یک حادثه به نحوی است که هیچ مورخی نتواند در آن شبهه ایجاد کند.<sup>۲</sup>

نکته دومی که در تعریف آقای آدمیت از تاریخ قابل بحث است، اصطلاح سیر تاریخ است که ایشان بی‌هیچ توضیحی به کار برده‌اند. حقیقت این است که اصطلاح مذکور، یکی از مباحث عمده و اساسی، فلسفه تاریخ کلاسیک است که دیرزمانی است، هم از فلسفه و هم از تاریخ کنار گذاشته شده است. علت آن هم در این واقعیت روشن نهفته است که پرداختن به این گونه مباحث، صرفاً جنبه نظری دارد و می‌توان به اندازه آدمیان متفکر روی زمین «سیر تاریخ» داشت.

اصولاً فلسفه تاریخ کلاسیک، جریانی قالب‌گرا و نظام‌گراست. این فلسفه سعی دارد، یافته‌های ذهنی خود را بر تاریخ تحمیل کند و اگر هم به تاریخ روی می‌آورد، صرفاً به این جهت است که برای اثبات مدعای خویش، شواهدی بیابد و فرضیه خود را قابل پذیرش نماید.

تعیین سیر تاریخ از سوی فلاسفه و حتی بانیان مذاهب، در واقع پاسخی بود به نیاز بشریتی مسئله‌دار که آغاز تاریخ کجاست و انجام آن کدام است. هر پاسخی که به این سؤال، خصوصاً شق آخر آن داده شود، علمی نیست زیرا اگرچه علم می‌تواند با شناخت دقیق روابط بین پدیده‌ها، احتمالاتی را برای تاریخ فردا ارائه دهد، اما به هیچ وجه نمی‌تواند، آن را به نحوی قطعی و یقینی پیش‌بینی کند. حتی زمانی که از لنین می‌پرسند،

۱. والش، دلبو اچ. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۱۰.

۲. برای آگاهی بیشتر رک: «عینیت در تاریخ» ضمیمه همین فصل.

بعد از جامعه سوسیالیستی چه پیش می‌آید، به تندی پاسخ می‌دهد که من پیشگو و پیغمبر نیستم که بتوانم فردا را پیش‌بینی کنم. کار مارکسیستها، تئوریزه کردن پراتیک اجتماعی است و تا زمانی که ساختمان جامعه سوسیالیستی، به‌تمامه بنا نشود نمی‌توان آن را تئوریزه کرد. و با متد دیالکتیک روشن نمود که از بطن این جامعه، چه جامعه‌ای سر خواهد زد.

از میان کسانی که به سیر تاریخ پرداخته‌اند (از هگل تا توین‌بی) فقط مارکس است که ادعا دارد، سیری که وی از تاریخ ارائه می‌دهد، علمی است. اینکه ادعای مارکس تا چه حد منطبق با واقعیات است، نیازمند بررسی است.

از این رو ادعای آقای آدمیت، مبنی بر این که مورخ باید سیر تاریخ را مشخص کند، از چند جهت قابل بحث است. نخست این که این بحث تا بوده از مباحث فلسفه تاریخ بوده است و ارتباطی با فن یا علم تاریخ نداشته است و اکنون که فلسفه تاریخ کلاسیک با همه مباحثش و از جمله بحث سیر تاریخ کنار نهاده شده و در واقع بحثی دوری و فاقد نتیجه قلمداد شده است، نمی‌توان آن را به یکباره، یکی از مباحث اصلی علم تاریخ کرد و مورخین را با آن محک زد.

۲۷۱

دوم این که تاریخ از نظر آقای آدمیت علم است و چون چنین است باید روشهای علمی را به کار بست و روشهای علمی نمی‌توانند مختصات جامعه فردا را به دست دهند. شاید مراد آقای آدمیت این باشد (که ظاهراً نیز همین است) که با تکیه بر مواد خام تاریخ و با استفاده از روش استقراء خطوط کلی تاریخ گذشته را مشخص و بر مبنای آن سیر کلی تاریخ را تعیین کنیم. اگر چنین باشد، ذهنی‌ترین ادعا در مورد امکانات علم تاریخ، رقم خورده است زیرا در شرایطی که خود آقای آدمیت، علیرغم یک عمر تحقیق عالمانه، هنوز نتوانسته است سیمای کامل انقلاب مشروطیت و زمینه‌های آن را ترسیم کند چگونه می‌تواند توقع داشته باشد که مورخ با روش استقراء تمام تاریخ جهانی را و یا اگر به تاریخها معتقد است، تمام تاریخ ایران را بررسی کند و سیر آن را مشخص نماید.

غرض از این همه تفصیلات، این که اگر آقای آدمیت، ادعای فیلسوفی داشت و تزهایش را در حوزه فلسفه مطرح می‌کرد، حرجی بر او نبود، و دگراندیشان تنها در این نکته بحث می‌کردند که آیا سیری می‌توان بر تاریخ مترتب دانست یا خیر. اما دوگانگی در افکار آقای آدمیت یا همان آشفتگی در فکر تاریخی، که ایشان در کسان دیگر جستجو می‌کند، زمانی رخ می‌دهد که ایشان یک تلقی کهن فلسفی را با یافته‌های جدید علمی پیوند می‌دهد و تضادی نیز در آن نمی‌بیند.

اگر تاریخ علم است، پس باید در حد امکاناتی که علم برای خود قائل است، سخن بگوید و اگر علم نیست، پس هیچ دلیلی ندارد که بنشیند و واقعیات بی شمار را از گرد و غبار ایام بزاید و کلمه‌ای بدون سند سخن نگوید.

## ۲. هدف و فایده تاریخ

نگارنده در باب هدف و فایده تاریخ‌نگاری، قصد نداشت وارد جزئیات و دقایق شود و مایل بود منحصرأ به آدمیت بیردازد و اصولاً بحث را به اجمال برگزارد کند. اما برخورد دقیق و اصولی آدمیت با این مقوله هنگامی می‌توانست به نیکی‌ی روشن شود که نقل قول‌هایی از بزرگان تاریخ آن را همراهی می‌کرد. از این جهت تصمیم گرفت، بحث در این باره را اندکی گسترده‌تر کند، هر چند اگر به خارج شدن از موضوع مهم گردد.

مرحوم مجتبی مینوی در مقاله «تاریخ به چه درد می‌خورد»، کسانی را که معتقدند زمان حال عبارت از پلی است که زمان گذشته در حین مسافرت به آینده از روی آن می‌گذرد، افراط‌گرا می‌نامد. اینان کسانی هستند که قصد دارند آنچه تاریخ از عهده آن بر نمی‌آید بر آن تحمیل کنند. در مقابل «کسانی هم هستند که علم به تاریخ را لازم نمی‌دانند، اینان به راه تفریط می‌روند و باید ایشان را واقف کرد که به هر حال سیر زمانی هرگز مقطوع نمی‌شود و رشته ایام به هم پیوسته است.»<sup>۱</sup>

مینوی، همچنین فایده تاریخ را منحصرأ در ثبت وقایع تاریخی می‌بیند و معتقد است: اگر قومی مرتکب ظلم شود حتماً به سزای خود خواهد رسید و از میان خواهد رفت اما فرد ممکن است عمل خلاف انجام دهد و پس از عمری طولانی با کمال سرافرازی درگذرد. تاریخ می‌تواند این امور واقع شده را ثبت کند ولی نمی‌تواند آن‌ها را توجیه و تبیین کند.<sup>۲</sup>

یکی دیگر از مورخین ایرانی نیز، از آنجا که تاریخ را آئینه تمام‌نمای رویدادها و حوادث قرون تعریف می‌کند، هدف تاریخ را نیز آگاهی به گذشته و تنبّه برای آینده می‌داند.<sup>۳</sup>

عباس اقبال، فایده تاریخ را در خود تاریخ جستجو می‌کند. «در پاسخ به این سؤال که تاریخ به چه کار می‌خورد، باید به این نکته توجه داشت که حقیقت هر علمی هر چه

۱. مینوی، مجتبی، «تاریخ به چه درد می‌خورد؟»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۲۲، ۱۳۵۴، شماره

۱. ص ۲۲ - ۲۱. ۲. همانجا، ص ۴۵.

۳. ر.ک. یکنانی، مجید، تاریخ‌شناسی، تهران، کاخ، ۱۳۵۱، ص ۲۵.

باشد، در خود آن علم است نه در فواید عملی که مردم از آن برمی دارند.

عبدیده‌ای نیز عبرت تاریخ را فایده آن می دانند اما بزرگترین عبرت تاریخ این است که هیچ واقعه تاریخی تکرار نمی شود، به همین جهت قیاس حوادث تاریخی با یکدیگر کاملاً صحیح نیست و نباید حزم و احتیاط را در این راه از دست داد.<sup>۱</sup>

عبرت آموختن از تاریخ، همانگونه که گفته شد، حکایتی دیرینه دارد و یکی از اولین تئوری‌هایی است که درباره تاریخ گفته شده است. در قرن حاضر نیز بار دیگر جامعه‌شناسان بورژوازی و به ویژه آمریکایی، بار دیگر این تئوری را به شکلی دیگر مطرح کردند و عبرت تاریخ را در این دانستند که تاریخ گورستان آرزوهاست. آنان، تاریخ را روند مکرر در مکرر روی آوردن توده‌ها به سوی یک رهاگر و یک پیشوا برای نیل به مدینه فاضله برای حل همه دشواریها می شمردند و چون چنین کاری به عقیده جامعه‌شناسی بورژوازی امکان‌پذیر نیست، پیشوا و جنبش شکست می خورند، سپس نسل تازه، عبرت گذشته را فراموش می کند و همین جریان را از نو آغاز می کند. ولی خوشبختانه حتی به اعتراف معتقدان این تئوری روند امید بستن به بهبود کار انسانی یک روند ابدی است که دائماً تکرار می شود. آری، علم تاریخ با یافتن قوانین تکامل و کارکرد ارگانیسم اجتماعی و دنبال کردن کار آنها در جامعه طبقاتی به بشریت خدمت می کند ولی به عقیده یرووفه‌یف، علم تاریخ، تنها زمانی می تواند این وظیفه را به انجام برساند که در مواضع طبقاتی پرولتاریایی و بر پایه دیالکتیک ماتریالیستی قرار گرفته باشد.<sup>۲</sup>

در غرب وضع به گونه دیگری است. در آنجا گاهی اظهار می شود که اطلاعات تاریخی، مطمئن و دقیق نیستند و نمی توانند چنان باشند. این اطلاعات فقط خیالات باطل اند و تلاش ما در نفوذ به گذشته، محکوم به شکست است. این وضع مانند «پنجره‌ای است که رو به تاریکی شب باز شده باشد، ما آتش‌های دوردست را می بینیم، صداهاى دوردست را می شنویم و دیگر هیچ.»<sup>۳</sup>

مورخ دیگر آمریکایی بر این اساس تاریخ را بی فایده می داند.<sup>۴</sup>

ج. پلام مورخ انگلیسی می گوید: اندک افرادی از مورخان حرفه‌ای در تاریخ چیزی بیش از یک حرفه یا موضوع تدریس می بینند، تعداد کمی هم بر این اعتقادند که تاریخ

۱. اقبال، عباس، مقاله عبرت تاریخ نوشته هالفن (ترجمه اقبال)، مجله یادگار، سال ۲، شماره ۸، ص ۶۵ و ۶۷.

۲. یرووفه‌یف، ن. آ، تاریخ چیست؟ ص ۲۰۰.

3. J.B. Saunders, *Historical Interpretation and American Historian ship*, Ohio, 1966, p. 34.

4. J. Malin, *On the Nature*, London, 1954, p. 39.

می‌نواند میراث کلی انسان را نشان دهد، بیاموزد، جان بخشد، بهتر و غنی‌تر سازد... به نظر می‌رسد، مورخان به شکست‌طلبی راه یافته‌اند.<sup>۱</sup>

ژ. هور مورخ فرانسوی از عقیده پلام پشتمبانی می‌کند و می‌گوید: تاریخ نه تنها دور از علم است، بلکه در مقابل آن است و در مفهوم مشخص از تضاد با علم قرار دارد.<sup>۲</sup> یک مورخ دیگر انگلیسی می‌گوید، تاریخ امروز کمتر از گذشته ارزش دارد. آن را دیگر در زمینه‌های فعالیت انسان ملاک عمل قرار نمی‌دهند.<sup>۳</sup>

هدف از آوردن نمونه‌هایی از اظهارات مورخین غرب درباره تاریخ این بود که نشان داده شود که اعتبار و ارزش تاریخ در میان غربیان، تا چه حد تنزل یافته است. برای سقوط اعتقاد به تاریخ در جوامع غربی، دلایل مختلفی می‌توان ذکر کرد. مارکسیستها، این تنزل را در فضای معنوی جوامع غربی جستجو می‌نمایند «بی‌اعتمادی بورژوازی به سیادت خود و نیز ترس از آینده در رابطه آن نسبت به گذشته نیز منعکس می‌شود. علت بدبینی، نسبت‌گرایی، ضد تاریخی‌گری که اروپای غربی و آمریکا را فراگرفته در همین جا نهفته است.» در حالی که در نظر مارکسیستها «علم تاریخ با یافتن قوانین و دنبال کردن کار آنها در جامعه طبقاتی در مراحل مختلف حرکت‌های آن به بشریت خدمت می‌کند. ولی تنها وقتی می‌تواند وظیفه اجتماعی‌اش را با موفقیت انجام دهد که در مواضع طبقاتی پرولتاریایی و بر پایه دیالکتیک ماتریالیستی قرار گرفته باشد.» همچنین «علم تاریخ با دادن ماده غنی برای مقایسه امکان می‌دهد که زمان حال را با تمام ویژگی‌اش بهتر بفهمیم. زیرا مقایسه، مهم‌ترین راه هر ادراکی است. علاوه بر آن از آنجا که آینده نتیجه گذشته و حال است، پس با مطالعه تاریخ، انسان می‌کوشد پرده‌ای را که وی را از آینده جدا می‌کند، کنار بزند.»<sup>۴</sup>

مارکسیست‌لنینیست‌های وطنی نیز، تاریخ را شارح چگونگی تحقق یافتن قوانین درونی و ویژه تکامل جامعه انسانی می‌دانند و فایده آن را نیز در همین می‌دانند که آدمی را با چگونگی این تکوین آشنا می‌سازد و اگر چنین نباشد، تاریخ، سرگذشت خوانی و قصه‌پردازی عیبی خواهد بود که در آن، همه ادوار، همه حوادث و همه شخصیتها، سخت به هم شبیهند و تنها قانون حاکم بر آن جنگ خیر و شر تجریدی و مطلق است که معلوم نیست چرا خیر، خیر و چرا شر، شر است و چرا، گاه این و گاه آن، پیروز است.

1. J. Plump, *Crisis in Humanities*, London, 1964, pp. 25-26-27.

۲. بروفیف، ن آ. تاریخ چیست؟، ص ۸۷. ۳. همانجا، ص ۸۸.

۴. همانجا، صص ۸۸ و ۲۰۰ و ۱۹۵.



مگر آنکه به شیوه داستان‌نگاران باستانی، همه را تقدیری مرموز از جانب نیروی ماوراءالطبیعی بپنداریم و خود را به وجود مشیتی تقدیرآمیز تسکین دهیم.<sup>۱</sup> علاوه بر این فایده تاریخ، کمک رسانیدن به طبقات فرودست جامعه برای مسلط شدن بر سرنوشت‌شان است. از این رو مارکسیستها حق ندارند به پدیده‌های تاریخی از دیدگاه منافع اصیل خلق ننگرند و یا به نسبت اقدامات نمایندگان بورژوازی، تحت عنوان «بالاخره این است آنچه عملاً ممکن بود»، دل خوش کنند زیرا در این صورت نقش نقادانه و انقلابی تحلیل تاریخی از میان می‌رود و برندگی طبقاتی و قدرت بسیجنده آن گنبد می‌گردد. این روش پیکارجو را می‌توان با احترام به عینیات و واقعیات تاریخی، با حفظ صداقت تاریخی هماهنگ ساخت. ما با مسخ تاریخ، تحت عنوان تفسیر انقلابی آن به همان اندازه مخالفیم که با ارائه تاریخ از موضع فوق طبقات، از موضع ابرژکیویسم آکادمیک بورژوازی یعنی از محور فقدان قضاوت.

برای مورخ مارکسیست تنها محور قضاوت، منافع اصیل توده‌هاست نه آن اقدامات نیم‌بندی که هدف آن اتفاقاً جلوگیری از تأمین شدن این منافع است.<sup>۲</sup>

آدمیت اما تصویر روشنی از هدف تاریخ‌نگاری و فایده آن دارد. وی گرچه به لحاظ دیدگاهی با نگرشهای مارکسیستی تفاوتی ماهوی دارد، اما از این جهت که مخالف نغمه‌های موهوم «تاریخ برای تاریخ» است، مشابهت‌هایی با آنها پیدا می‌کند. «هم مشرب آن مورخانی نیستیم که شعارشان "تاریخ برای خاطر تاریخ" است. تاریخ‌نویسانی که این کلام را از هنرمندان به عاریه گرفته‌اند نخواستند بپذیرند که هنر برای هنر می‌تواند با معنی و ارزنده باشد، اما در قلمرو تاریخ، تقویم ثبت وقایع چون درختان بی‌براست. در تاریخ از این جهت غور و تأمل می‌کنیم که بر دید و شمش تاریخی خود بیفزائیم و هوشیاری تاریخی به دست آوریم و نیز باید بیاموزیم که به قول کروچه، مورخ فیلسوف ایتالیایی و شاگرد مکتب هگل، هر تاریخ حقیقی، تاریخ معاصر است و تاریخ معاصر جز انفعالی از گذشته نیست.<sup>۳</sup>

آدمیت می‌افزاید از تحقیقات خود سه هدف داریم: نخست این که مقام حقیقی اندیشه‌گران ایران را از زمان مشروطیت باز نمایم و تأثیر هر کدام را در تحول فکری جدید و تکوین ایدئولوژی نهضت ملی مشروطیت به دست دهیم. دوم این که اگر از دستم

۱. طبری، احسان، ایران در دو سدهٔ واپسین، صص ۱۱-۱۰.

۲. همانجا، ص ۲۰۶.

۳. آدمیت، فریدون، مقالهٔ انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران، صص ۲۹-۳۰.

برآید، در ترقی دادن، تفکر تاریخی و تکنیک تاریخ‌نگاری نو در ایران کاری کنم و سوم این که نوآموزان بدانند در این مرز و بوم همیشه مردمی هوشمند و آزاده‌خو بوده‌اند که صاحب اندیشه بلند بودند و به پستی تن در نداده‌اند. از حطام دنیوی دست شستند و روحشان را به اربابان خودسر و ناپرهیزکار فروختند.<sup>۱</sup>

### ۳. روش تحقیق در تاریخ

روش آدمیت در تحقیق تاریخ، روشی تحلیلی است: «آن شیوه‌آزموده در پژوهش‌های تاریخ که از دیدگاه متفکران تاریخ و صاحب‌نظران دانش سیاسی و اجتماعی ممتاز شمرده شده و مورد اعتبار است.»<sup>۲</sup>

کار مورخ گردآوردن واقعیات از هر قبیل و تلمبار کردن آنها به صورت خشکه استخوان در موزه آثار باستانی نیست. تاریخ‌نگارانی بوده‌اند که جزئیات وقایع را به صورت مواد خام تاریخ ثبت می‌کردند، بدون اینکه به کشف علل و نتیجه آنها برآیند یا بتوانند از مجموع آنها فکر عمیقی عرضه بدارند، این خصلت گروهی از مورخان سده نوزدهم بود که به حد انتقاد عقل تاریخی نرسیدند، به عبارت دیگر، آنچه به تاریخ روح و معنا می‌دهد، گنجاندن کل ریزه وقایع در متن تاریخ نیست، بلکه دست یافتن به گذشته زنده و شناخت جریان تاریخ است. مورخ با بصیرت تاریخی از انبوه واقعیات، مهمترین و با معنی‌ترین‌شان را مشخص می‌کند، چگونگی وقوع هر حادثه را به درستی روشن می‌کند و علت یا علل آن را به دست می‌دهد، رابطه منطقی توالی وقایع را می‌سنجد و با تحلیل و تفسیر وقایع، تصویری هر چه دقیق‌تر و روشن‌تر از جریان تاریخ ارائه می‌دهد. بدیهی است تاریخی که بر پایه اسناد و مدارک اصلی و دقت در معانی آنها بنا نشده باشد، تاریخ نیست، مهارت فنی در بهره‌برداری از منابع گوناگون، نسبت تألیفی واقعیات گردآوری شده و ترکیب معانی در نظم عقلی، از شرایط اساسی هر تحقیق تاریخی جدی است.<sup>۳</sup>

آدمیت نتیجه می‌گیرد: اینکه غور و مطالعه در سیر افکار اجتماعی و سیاسی (همچون سایر رشته‌های تاریخ از جمله تاریخ اقتصادی، تاریخ دیپلماسی، تاریخ سیاسی) در مؤسسات تعلیماتی ما ترقی نکرد، نه تنها به این دلیل بوده که ابتکار و

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۰۷.

۲. آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و قانون حکومت قانون (عصر سیهسالار)، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۸.

۳. آدمیت، فریدون، ایندولوژی نهضت مشروطه، ج ۲، مجلس اول و بحران آزادی، ص ۱۲.

استقلال فکر و آزادی در بحث و نقد و سنجش و تحقیق، نبوده است، همراه ناشکیبایی در عقاید ناموافق شنیدن، بلکه در درجه اول ناشی از فقر فکر و دانش بود. فقر دانش سیاسی، فقر معرفت تاریخی و فهم تاریخی. بدین سبب شعبه‌های تاریخ و علوم سیاسی ما در نشر و ترقی این رشته‌ها مطلقاً عاجز و ناتوان بودند، درمانده و تخته‌بند تاریک‌اندیشی، از این رو در تفکر سیاسی و تحقیق افکار اجتماعی سده گذشته چیزی نیافریدند که بتوان آن را اثری بکر و اصیل شمرد، مگر یک رساله که اگر از آن نام نبرم، در این داوری عام، جانب انصاف را نگاه نداشته‌ام و آن در افکار و زندگی سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی است که تحلیل درخشان، مضبوط و معتبری است.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، تحلیل تاریخ، از مجرای تفکر تاریخی، اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین ویژگی روش تحقیق آدمیت است. عنصر اصلی دیگر اما تقسیم تاریخ به شعبات و رشته‌های مختلف و به عبارت دیگر تخصصی کردن تاریخ است. وی یکی از عوامل انحطاط تاریخ‌نگاری ایران را تحقق نیافتن همین اصل دانسته و می‌نویسد: رشته‌های مختلف تاریخ و روش علمی نقد و مطالعه هر کدام به درستی شناخته نگردیده است، در مباحث تاریخ اقتصادی و اجتماعی و تاریخ فکر، بسیار فقیر هستیم. هنوز به درستی ندانسته‌اند که منابع مطالعه هر کدام از شعبه‌های تاریخ فرق می‌کند، مثلاً سفرنامه‌های سیاحان از معتبرترین مآخذ تاریخ اجتماعی به شمار می‌رود و کمتر جنبه‌ای از احوال اجتماعی ایران است که در آنها منعکس نگردیده باشد، اما همان کتابها برای تحقیق در تاریخ دیپلماسی اصالت ندارد و حتی اسناد رسمی منتشره هم برای مطالعه این رشته خیلی معتبر نیست. زیرا مدارک رسمی منتشره یا به صورت منتخبات است یا شامل متن نهایی اسناد که منظور اصلی مورخ نکته‌سنج دیپلماسی را تأمین نمی‌کند، خلاصه اینکه با وصله پینه کردن دو سند مهجور تاریخی نمی‌توان تاریخ سیاست خارجی کشوری را نوشت.<sup>۲</sup>

در مورد تاریخ سیاسی، اما، آدمیت به یک رهیافت بین رشته‌ای معتقد است. تاریخ سیاسی و فلسفه سیاسی را معمولاً مجزا از هم مطالعه می‌کنند، اما اگر جوهر فلسفه سیاسی، مسئله ماهیت و تنظیم قدرت باشد و جوهر تاریخ سیاسی، مسئله به کار بستن قدرت، تاریخ سیاسی و فلسفه سیاسی، الزاماً با هم پیوند خورده، چنانکه ابهامات فلسفه سیاسی را حوادث و واقعیات سیاسی می‌توانند روشن نمایند و حادثه‌های سیاسی،

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های طالبوف، تهران، دماوند، ۱۳۶۳، ص ۳.

۲. آدمیت، فریدون، مقاله انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران، ص ۲۶.

بدون زمینه فکری آنها، قابل درک و سنجش نیستند.<sup>۱</sup>

تا اینجا مشخص شد که ویژگی دوم تاریخ‌نگاری آدمیت، تقسیم تاریخ به رشته‌های مختلف است. حال که چنین است، پس روش تحقیق شاخه‌های مختلف تاریخ نیز متفاوت است و باید روش کار آدمیت در زمینه تاریخ فکر روشن گردد. مطالعه تاریخ فکر مانند هر کدام از شاخه‌های دیگر علم، فوت و فن و لیم و تکنیک خاص خود را دارد. اندیشه و اندیشه‌گر، هر دو زادهٔ اجتماعند اما این اندیشمندان، شخصیت فردی هم دارد و بالاخره مغز اندیشه آفرین فرد است که فکر را می‌پروراند و تنها عامل مادی نیست که در آن مؤثر است. در پرورش منش آدمی، غیر از جامعه عوامل دیگری، چون محیط خانوادگی، وضع زندگی، حالت روانی و هوش و استعداد شخصی او مؤثر هستند. پس در نخستین مرحله، متفکران را باید با توجه به مجموع این عوامل و فعل و انفعالات هر یک را در دیگری بررسی نمود، شرح حالی که به شیوه دیگر نوشته شود، در واقع به شرح حال نمی‌ماند، فاتحهٔ اهل قبور است، مثل اکثر یا شاید همهٔ سرگذشت‌هایی که در کشور ما می‌نویسند.<sup>۲</sup>

مرحله دوم نقد و تحلیل اندیشه‌هاست. در اینجا باید سه مطلب را در مد نظر داشت: زمینه فرهنگ اجتماع، سرچشمه اندیشه‌ها و عناصر سازنده فکری دانایان و تحول ذهنی آنان در سرگذشت زمان.

فکر در خلاء به وجود نمی‌آید. لازمهٔ آن وجود زمینه و زیرسازی فرهنگی قبلی است. تأثیر آن سابقه فرهنگی و آموخته‌های اولیه در ذهن هوشمندان گاهی به حدی ژرف است که گریز از آن آسان نیست.<sup>۳</sup> مرحله سوم تأثیر فکر است در اذهان دیگران و در اجتماع به طور کلی، تاریخ فکر، حکایت از این دارد که چه بسیار بوده‌اند اندیشه‌های بلند و معتبری که خریدار نداشته‌اند. گاه به طور کلی مهجور مانده، گاه افکار دیگری بر آنها غالب آمده و گاه کوشش در ریشه‌کن کردن آنها شده است. اما اعتبار آن اندیشه‌ها بجاست. مقام آفرینندگان آنها والا و ارزش آنها را باید در چشم‌انداز تحول فکر سنجید. کاری که مورخ بر عهده دارد، همین است که زمینهٔ اندیشه‌پرور اجتماع را روشن نماید. افکار متفکران را جزء به جزء به دست دهد. تأثیر آنها را در پیدایش و تکوین ایدئولوژی‌ها بسنجد، عناصر مختلف ایدئولوژی‌ها را تجزیه کند و نظام واحد آن را عرضه بدارد و همه

۱. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطه، ج ۲، ص ۱۳ (دبیاچه).

۲. آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۶.

۳. همانجا، ص ۱۶.

جا باید توجهش به روح تاریخ باشد، تا قدر اندیشه شناسد. به یک معنی تاریخ نگار واقعی، معمار فکر است، نه تنها مدرس افکار، تأثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود، تا درجه‌ای بی‌شبهت به تأثیر نویسنده، در اثر هنری او نیست. و این همسانی از لحاظ معنی و جانی است که تاریخ نویس به تألیف خود می‌دهد.

اما در مسئله دیگر هم عقیده مورخانی هستیم که حکم تاریخ را لازم می‌شمارند و در آن حکم، ارزشها و اعتباراتی را می‌شناسند. مقصود از ارزشها در تاریخ نه ایده‌آل‌های بلند افلاطونی است، نه معانی مابعدالطبیعه و نه مفاهیم انتزاعی صرف فلسفه، بلکه در این مسئله منحصرأ از دیدگاه فلسفه تاریخ و امور متحقق آن می‌نگرم. در اینجا وقتی اعتبارات مفهوم پیدا می‌کنند که تفاوت و تباینی میان واقعیات وجود داشته باشد. هرگاه موضوع برتری و رجحان در پیش نباشد، مسئله ارزشها، اساساً مطرح نمی‌گردد. مورخ سروکارش با سرگذشت آدمیان است. سرگذشتی که پر است از زشتی‌ها و اندک زیبایی، یعنی حقایق و واقعیات متباین و مغایر. نفی ارزشها و اعتبارات در تاریخ ما را به «نیهیلیسم تاریخی» می‌کشاند که از آن سخت‌گروانم. تاریخ نویسی که آن معیارها را نفی می‌کند، اثر بی‌جانی بار می‌آورد که نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت. اساساً چطور ممکن است تفاوت تجربه‌های زشت و زیبای آدمی و نامرادی‌ها و کامیابی‌های او را یکسره نادیده بگیریم، حال آنکه هدف آدمی، کاستن رنجهای اوست و کوشش در تحقق ارزشهای انسانی، همه آه و فغان آدمیزاد، زاده رنجی است که از همان حقایق مغایر و تفاوت‌های معلوم می‌برد.<sup>۱</sup>

سومین ویژگی تاریخ نگاری آدمیت، اهمیت دادن به طبقه‌بندی و ارزشیابی منابع است که در پیوند با تخصصی شدن تاریخ قابل طرح است: از آنجا که منابع تاریخ متنوع‌اند، به ناگزیر اصالتشان نیز متنوع است. یک مدرک تاریخی می‌تواند برای بررسی قضیه یا مطلبی معتبر باشد و همان نوشته در مقوله دیگر به کلی نامعتبر. به مثل، مقالات روزنامه‌ها، منبع عمده بررسی وجهه نظر مطبوعات و حتی برخی رویدادهاست. اما تحلیل سیاست خارجی به مآخذ نوشته‌های جراید، عاری از ارزش و اعتبار علمی است.<sup>۲</sup> و یا معتبرترین مآخذ سیاسی جدید را آرشیوهای دولتی می‌سازند که تحت عنوان «منابع اصیل» طبقه‌بندی می‌شود و در یادداشتها و خاطرات افراد یا کتابهایی که به قلم مؤلفانی که خود در حادثه یا جریانی از تاریخ سهمی داشته‌اند، نوشته می‌شود،

۱. همانجا، ص ۱۸ - ۱۶.

۲. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطه، ج ۲، ص ۱۴.

عوامل نفسانی و رأی و اندیشه نویسنده، بدون تردید منعکس می‌گردد و هر آینه این نکته اصلی را در نظر بگیریم، تأثیر عنصر انسانی را نادیده گرفته‌ایم.

این نکته نیز گفتنی است که آدمیت در پایان اکثر آثارش، منابعی را که مورد مطالعه قرار گرفته، طبقه‌بندی، شرح و ارزیابی می‌نماید. اهمیت منابع اصلی را باز می‌نماید و منابع ثانوی را نقد و بررسی می‌کند.<sup>۱</sup>

آخرین ویژگی تاریخ‌نگار، آدمیت که در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرد، موضع‌گیری‌های شدیدالحن وی در مقابل کیمیاگران ایدئولوژی از یک طرف و سطحی‌نگری‌های نظام دانشگاهی از طرف دیگر است.

وی در کتاب کوچکی تحت عنوان آشفتنگی در فکر تاریخی که در سال ۱۳۶۰ منتشر شده است، اغتشاش در فکر تاریخی را تعریف و نمونه‌هایی از آن را در آثار صاحبان ایدئولوژیهای متفاوت به دست می‌دهد:

آشفتنگی فکر تاریخی از چیست؟ از مثله کردن قضایای تاریخی، مسخ کردن واقعیات تاریخی، تحریف حقایق تاریخی، وقایع را زیر منگنه مانوسات ذهنی قرار دادن و در نهایت، گذشته را در قالب تنگ مفروضات و معادلاتی گنجانیدن که مغایر روح تاریخ زمان و قوع حوادث باشد، این کژی‌ها و کاستی‌ها، سبب می‌شوند که از تاریخ چیزی بسازیم که به همه چیز شبیه است جز به تاریخ.<sup>۲</sup>

آشفتنگی فکر تاریخی جلوه‌ها و متعلقات گوناگون دارد، یک نوع آن برداشتهای عجیب و غریب از وقایع تاریخی است مانند دفع فاسد به افسد دانستن استبداد در مقابل مشروطیت که در مقاله «جدایی کدام دین از سیاست» به قلم م. بهروز، شاگرد استاد فردید! منعکس شده و یا منسوب کردن «جنجال مشروطیت» به یک شرکت انگلیسی نفت که در کتاب غریزدگی جلال آل‌احمد آمده است.

نوع دیگر استدراک غلط تاریخی از اینجا ناشی می‌شود که بخواهیم دو قضیه یا حتی دو جریان تاریخی را به هم پیوند دهیم، بدون اینکه هیچ رابطه علت و معلول تاریخی میان آنها وجود داشته باشد. این مسخ تاریخ و گمراه‌کننده است. همین طور بی‌معنی است ارزشیابی هر گونه واقعه گذشته با معیار حال. برای نمونه می‌توان از ویژه‌نامه سالروز درگذشت دکتر مصدق نام برد. سخن مقاله‌نویس بر سر نهضت ملی و پایگاه بلند دکتر محمد مصدق است. او می‌گوید: مصدق به دنبال یک شورش مردمی واقعه گریبایدوف، پس از قراردادهای ننگین گلستان و ترکمانچای، به دنبال کوششهای میرزا

۱. برای نمونه ر. ک. آدمیت، فردیون، اندیشه ترفی و حکومت قانون، ص ۴۷۵-۵۰۲.

۲. آشفتنگی در فکر تاریخی، ص ۱.

ابوالقاسم قائم مقام بر ضد بیگانگان، به دنبال آزادسازی و خلاقیت سیاسی و اقتصادی فرزندان توده‌های محروم جامعه ایرانی میرزا تقی خان امیرکبیر... به دنبال نهضت ناتمام مشروطه خواهان و همگام با مدافعان و طالبان مشروطه واقعی، قدم به میدان مبارزات ملی ایران نهاد.

در این عبارات، برخی معانی به کلی خلط گشته است. بر اساس اسناد و مدارک، کشتن گریبایدوف به هیچ وجه بر اثر شورش مردمی نبود، بلکه توطئه‌ای از درون دربار و از جانب جناح اللهیارخان آصف‌الدوله و دستیارانش بر علیه دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه بود که به وسیله بی‌سروپایان شهری انجام گرفت. امیرکبیر فرزندان توده‌های محروم نبود و پدرش آشپزباشی قائم مقام و صاحب ملک و آب بوده و به حج هم رفت، خودش با پسران قائم مقام نزد معلم سرخانه درس می‌خواند و در دستگاه حاکم بزرگ شد.<sup>۱</sup>

گذشته از ناشکیبایی آدمیت در مواجهه با «توهّمات ایدئولوژیک» پاره‌ای تاریخ‌نویسان، وی در برخورد با نظام دانشگاهی نیز، به حق از هیچ ملاحظه‌ای پیروی نمی‌کند. وی تصریح می‌کند که کانون اصلی تحقیق و ترقی، از دانش فن و هنر، دانشگاه‌ها می‌باشند، اما حقیقت این است که شعبه تاریخ دانشگاه‌های ما گرفتار فقر و افلاس علمی است و به همه چیز می‌پردازیم جز به تحقیق و تدریس صحیح تاریخ، خلاصه این که دانشکده‌های ما در دایره تعلیمات و تتبعات دانشگاهی یکسره ورشکسته‌اند، تعجب این است که در دوره اخیر کسانی فن تاریخ را (به معنای اخص کلمه) تا درجه‌ای ترقی داده‌اند که پیشه اصلی آنان تاریخ‌نگاری نبوده است.<sup>۲</sup>

در یک نگاه کلی، می‌توان گفت آدمیت در زمینه تاریخ‌نگاری، سه مقاله اساسی دارد، در یکی رهیافت‌های دانشگاهی را به باد انتقاد می‌گیرد<sup>۳</sup>، در دیگری با توهّمات ایدئولوژیک تاریخ‌نویسان غیرحرفه‌ای می‌سنجید<sup>۴</sup> و در آخری، متد و روش تاریخ‌نگاری خود را به مثابه یک رهیافت علمی و متنی بر یافته‌های نوین این فن توضیح می‌دهد.<sup>۵</sup>

قضاوت نهایی نگارنده در باب آدمیت این است که وی، یکی از معدود افرادی است که تاریخ‌نگاری را هم در عرصه تئوری و هم به لحاظ کاربردی، ترقی داده است. وی قبل از این که مورخ باشد، فیلسوف است، فیلسوفی سیاسی با اندیشه‌هایی درخور اعتنا و جدی!

۱. همانجا، ص ۱۱-۱۰.

۲. آدمیت، فریدون، مقاله انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران، ص ۳۹.

۳. مقاله انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران.

۴. آشننگی در فکر تاریخی.

۵. مقدمه کتاب میرزا آقاخان کرمانی.